

فصل چهارم:

تاریخ اقتصادی

با وجود تمام نکات مذکور آیا پروفیسور بوخر هنوز هم می تواند مسأله ی اقتصاد جهانی را انکار کند؟ البته که می تواند. چرا که پروفیسور ما با نگاهی پرسش آمیز به هر سو خواهد نگرست و چون چیزی درک نمی کند خواهد گفت: همان است که گفتم، من هیچ "پدیده ی مشخصی" نمی بینم که احتمالاً بتواند از نظر اساسی ترین خصوصیات با اقتصاد ملی تفاوت داشته باشد و بسیار تردیدآمیز است که چنین پدیده یی حتی در آینده نیز به وجود آید. بسیار خوب، ما اکنون محدوده ی تجارت و آمار بازرگانی را به کلی رها کرده مستقیماً به سراغ زندگی واقعی یعنی تاریخ روابط اقتصادی جدید می رویم. برای این منظور فصل کوتاهی را به بررسی واقعیت های عینی گوناگون اختصاص می دهیم. اولین دستگاه مکانیکی ریسندگی پنبه به سال ۱۶۷۸ در شهر ناتینگهام انگلستان توسط شخصی به نام آرکرایت^۱ ساخته شد. در سال ۱۷۸۵ کارترایت^۲ دستگاه بافندگی را اختراع کرد. در نتیجه بافندگی دستی به کلی از بین رفت و ماشین آلات جدید با سرعت هر چه بیشتر جانشین آن ها

Arkwright -^۱
Cartwright-^۲

شدند. در آغاز قرن ۱۹ هنوز نزدیک به یک میلیون نفر در انگلستان بودند که به کار بافندگی دستی اشتغال داشتند. ولی به تدریج آن ها نیز از زمینه ی اقتصادی محو گردیدند به نحوی که حدود سال ۱۸۶۰ تنها نزدیک به چند هزار نفر از این طریق امرار معاش می کردند. از طرف دیگر نزدیک به نیم میلیون نفر کارگر در بخش صنعت پنبه استخدام شده بودند. در سال ۱۸۶۳ نخست وزیر وقت، گلاستون^۳ در پارلمان به "افزایش مست کننده ی ثروت و قدرت" که نصیب بورژوازی انگلستان گشته اشاره می کند، در حالی که طبق معمول حتی کوچک ترین قطره یی از این ثروت و قدرت نصیب طبقه ی کارگر نشد.

صنایع پنبه ی انگلستان مواد خام خود را از آمریکای شمالی وارد می نماید. افزایش تعداد کارخانه ها در منطقه ی لانکشرس موجب گسترش عظیم مزارع پنبه در جنوب ایالات متحده شد. برای کار در مزارع پنبه، سیاه پوستان را از آفریقا به عنوان نیروی کار ارزان وارد آمریکا می نمودند. این امر در موارد کشت شکر، برنج و توتون مصداق داشته است، نوع جدید و عجیبی از احیای برده داری در آفریقا به چشم می خورد. قبائل سیاه پوست مناطق مختلف قاره ی سیاه که توسط رؤسای خود فروخته می شدند از طریق زمین و دریا و طی مسافت های طولانی به منظور فروش به زمین داران و سرمایه داران آمریکائی حمل و نقل می شدند. مهاجرت "ملل سیاه پوست" به شکل منظم صورت می گرفت. در اواخر قرن ۱۸ یعنی سال ۱۷۹۰ بر طبق یکی از آمارهای به دست آمده حدود ۶۹۷/۰۰۰ سیاه پوست در آمریکا وجود داشت که تعداد آن ها در سال ۱۸۶۱ به چهار میلیون نفر افزایش یافت.

Gladstone -^۳

گسترش عظیم تجارت برده و کار بردگان در جنوب اتحادیه ی آمریکای شمالی جنگ صلیبی دیگری را بین ایالات شمالی و غیر مسیحیان نفرت انگیز جنوبی دامن زد. صدور سرمایه های انگلیسی به ایالات شمالی بین سال های ۱۸۲۵ تا ۱۸۶۰ منجر به ساختمان نیرومند خطوط آهن گشت که سرآغاز رشد صنعتی و همراه آن رشد بورژوازی بود که شیوه ی خالص و جدیدتر استثمار یعنی کارمزدوری سرمایه داری را پرستش و عبادت می کرد. سود سرسام آور و افسانه بی مالکین مزارع جنوب که در طی هفت سال گذشته تا سرحد مرگ از بردگان خود کار می کشیدند به نظر منزه گرایان پرهیزگار شمال امری ناپسند و زشت جلوه می نمود چرا که شرایط اقلیمی سرزمین های شمالی مانع به وجود آوردن چنان بهشتی بود.

در سال ۱۸۶۱ به دستور ایالات شمالی و از طریق قوانینی که در سراسر منطقه اجرا می شد برده داری لغو گردید. زارعین جنوب که از این نظر تحریک شده بودند به سرعت در مقابل اجرای آن قوانین دست به شورش زدند. ایالات جنوبی از اتحادیه جدا گشت و جنگ داخلی آغاز گردید.^۴

به دنبال آن ویرانی و نابودی اقتصادی ایالات جنوبی شروع شد. میزان تولید و تجارت کاهش یافت و صادرات پنبه قطع شد. در نتیجه صنایع انگلستان از

^۴ - در مورد تاریخ و حوادث فوق روزا لوکزامبورگ در اشتباه است. در سال ۱۸۶۱ لینکلن نماینده ی حزب جمهوری خواه که بر علیه گسترش برده داری در مناطق بیشتری، فعالیت می نمود به مقام ریاست جمهوری رسید. بسیاری از ایالاتی که برده داری در آغاز رواج داشت از اتحادیه جدا گشتند و سپس جنگ داخلی شروع شد. در دسامبر ۱۸۶۲ لینکلن اخطار مقدماتی خود را علیه ملاکین جنوب صادر نمود. در این بیانیه قید شده بود که هر گاه ایالات شورشی تا آخر آن سال تسلیم نکردند بردگان آن ایالت آزاد اعلام خواهند گشت. هیچ کدام از ایالات همه پیمان مفاد اعلامیه را رعایت نکردند و در نتیجه در اول ژانویه ۱۸۶۳ لینکلن اعلامیه ی آزادی خود را صادر کرد. قوانین بعدی که به سال ۱۸۶۵ به عنوان سیزدهمین طرح به مجلس آمریکا تقدیم شد. برده داری را در تمام مناطقی که در اعلامیه آزادی ذکر شده بود ملغی نمود.

ماده ی خام خود محروم شد و در نتیجه در سال ۱۸۶۳ بحران وحشتناکی که به قحطی پنبه شهرت یافت انگلستان را فرا گرفت و در ناحیه ی لانکشاير ۲۵۰/۰۰۰ کارگر اخراج شدند، ۱۶۶/۰۰۰ نفر نیمه وقت و فقط ۱۲۰/۰۰۰ کارگر تمام وقت کار می کردند و تازه این عده دستمزدهایی بین ده تا بیست درصد کمتر از گذشته دریافت می کردند. مردم این ناحیه تحت فشار و بدبختی بی پایانی قرار گرفتند. در حدود ۵۰/۰۰۰ نفر کارگر دادخواستی برای دریافت کمک های دولتی مبنی بر اجازه ی مهاجرت آنان و خانواده هایشان از انگلستان تسلیم پارلمان کردند. کشور استرالیا که به دلیل نابودی اهالی بومی خود به دست اروپاییان احتیاج به نیروی کار برای توسعه و گسترش بیشتر سرمایه داری نوپای خود داشت، موافقت خود را برای پذیرفتن کارگران مهاجر انگلیسی اعلام نمود. البته کارخانه داران انگلیسی به شدت علیه مهاجرت "نیروی کار زنده" خود را که در عرض مدت کوتاهی به محض رفع بحران بدان احتیاج می داشتند. اعتراض کردند. در نتیجه تسهیلات چندانی برای مهاجرت کارگران مهیا نشد و بالطبع آن ها مجبور شدند تا قطره ی آخر جام تلخ و وحشت انگیز بحران را بنوشند.

پس از آن که منابع آمریکایی صنایع انگلستان از بین رفت، این کشور در صدد برآمد از ذخایر موادخام کشورهای دیگر استفاده کند و در نتیجه به هندوستان روی آورد. با سرعت سرسام آوری به کشت پنبه در مزارع هندوستان دست زد و در نتیجه مناطق زیادی از هندوستان که با تولید کشاورزی خود مواد غذایی روزانه ی جمعیت را برای هزاران سال متمادی فراهم کرده بود و در ضمن تنها وسیله ی ارتزاق هندوها بود، در مقابل هجوم شدید سوداگران که منافع پیش بینی شده در آن می دیدند تسلیم گشتند. پس از

مدت کوتاهی به دلیل تبدیل مزارع برنج به کشتزارهای پنبه مواد غذایی به شدت کاهش یافت و قحطی عارض گردید. فقط در عرض یک سال یعنی سال ۱۸۶۶ در منطقه ی اریسا^۱، در شمال بنگال، بیش از یک میلیون نفر در اثر قحطی مردند.

دومین تجربه از این دست در مصر اتفاق افتاد. به منظور بهره برداری از موقعیتی که جنگ داخلی آمریکا ایجاد کرده بود. نایب السلطنه ی مصر اسماعیل پاشا با سرعت زیادی به گسترش مزارع پنبه در مصر پرداخت. تغییرات واقعی در روابط مالکیت اقتصاد روستایی کشور صورت گرفت. در تمام نقاط زمین های روستاییان به عنوان مایملک سلطنتی تصرف گردید تا به صورت مزارع هر چه وسیع تر پنبه در آیند. هزاران سرف برای ساختن سدها، کندن کانال ها و شخم زدن در مزارع نایب السلطنه به زور به مناطق مورد نظر فرستاده شدند. برای خرید دستگاه های پنبه پاک کنی و شخم ماشینی از انگلستان اسماعیل پاشا هر چه بیشتر و بیشتر کشور را به زیر بار قرض از بانک داران فرانسوی راند. یک سال بعد، چند روز پس از متارکه ی جنگ داخلی در آمریکا قیمت پنبه به دوران شکوفایی تجارت خود سقوط کرد. در نتیجه کشت پنبه در مصر فقط باعث نابودی اقتصاد روستایی آن کشور گردید. (بدون آن که ثمری به بار آورد) همراه با این نابودی سرمایه گذاری های دولتی سقوط کرد و در نهایت توسط ارتش انگلیس اشغال شد.

در همان زمان صنایع پنبه مناطق جدیدی را فتح نمود. جنگ کریمه که در سال ۱۸۵۵ صادرات کنف و بذرک روسیه را متوقف نموده بود، باعث به

وجود آمدن بحران سختی در صنایع کتان اروپا گشت. در نتیجه از آن جا که غالباً کتان و پنبه می توانند جانشین هم گردند، صنایع پنبه به قیمت نابودی صنایع کتان رشد کرد. در خود روسیه پس از سقوط رژیم کهنه در جنگ کریمه، تغییرات سیاسی به وجود آمد و در نتیجه ی آن نظام، رعیتی ملغی شد و اصلاحات لیبرال منشانه و تجارت آزاد و ساختن خطوط آهن به سرعت آغاز گردید.

در نتیجه بازارهای جدید گسترده یی در درون این کشور پهناور ایجاد گردید که صنایع کتان انگلستان به سرعت قصد رسوخ در آن ها را داشت. در سال های ۱۸۶۰ بعد از یک رشته جنگ های خونین، دروازه های چین نیز به روی انگلستان گشوده شد. در حالی که صنایع کتان نیمی از صادرات انگلستان را تشکیل می داد، این کشور آقای تجارت جهانی گشت. دهه ی ۱۸۶۰ و دهه ی ۱۸۷۰ از پربارترین سال های سرمایه داری انگلستان بود. در طی این مدت دولت انگلستان سعی داشت با اعطای امتیازات کوچکی به کارگران به خود بقبولاند که دارای "دست های" با کفایتی است و این کشور می تواند نوید بخش "صلح همراه با صنعت" باشد. در طول همین مدت اتحادیه های کارگری انگلستان و در صف مقدم آن کارگران کارخانه های ریسندگی و بافندگی موفق به کسب بیشترین موفقیت ها گردیدند. این دوران برای پرولتاریای انگلستان پایان نهایی نسبت های انقلابی چارتریست ها^۱ و ایده های آون^۲ به شمار می آمد. پس از آن جنبش کارگری انگلستان به فعالیت های صنفی محافظه کارانه مبدل گشت.

البته شرایط به یک باره تغییر کرد. در نتیجه ی صادرات کالاهای کتانی انگلستان، صنایع محلی در سایر نقاط پا به عرصه نهاد. در سال ۱۸۴۴ اولین نشانه های انقلاب مارس (۱۸۴۸ آلمان) پدیدار گشت. قیام صنعتگران گرسنه شهر سیلسیا^۸ و بوهم^۹ با شدت فراوان آغاز شد. صنایع محلی حتی در مستعمرات انگلستان نیز رو به توسعه گذاشت. در عرض مدت کوتاهی کارخانجات کتانی بمبئی به رقابت با کارخانه های کتان انگلیس پرداخت که این مورد در دهه ی ۱۸۸۰ به نابودی انحصار بازار جهانی توسط انگلستان کمک کرد.

بالاخره در سال های ۱۸۷۰ رشد کارخانجات کتان عصر جدیدی را در صنایع بزرگ و مالیات های حمایتی ناشی از آن باز گشود. برای فرار از موانع مالیاتی، تمام کارخانه ها به صورت کامل از ساکسونی^{۱۰} و وگتند^{۱۱} به لهستان روسیه منتقل گردید. در این منطقه مراکز صنعتی جدیدی مانند لودز^{۱۲} و زیگرز^{۱۳} با همان سرعتی که در کالیفرنیا به وجود می آمدند پدیدار گشتند. در اوایل سال های ۱۸۸۰ قیام کارگران صنایع کتان مسکو- ولادیمیر موجب شد تا اولین قانون کار در امپراتوری تزار وضع شود. در سال ۱۸۹۶، ۶۰/۰۰۰ کارگر همراه با کارگران آلمانی کارخانجات سرب، اولین باریکادهای انقلاب عظیم ۱۹۰۵ روسیه را درست کردند.

Silesia -^۸
 Bohemia -^۹
 Saxony -^{۱۰}
 Vogtland -^{۱۱}
 Lodz -^{۱۲}
 Zigerz -^{۱۳}

ما طرح مختصری از تاریخ ۱۴۰ ساله ی یک رشته ی جدید تولید را ارائه دادیم. تاریخی که سراسر پنج قاره را می پیماید، در زندگی میلیون ها انسان اثر می گذارد، موجب بروز بحران، قحطی، گهگاه جنگ و حتی انقلاب می شود اما همواره و همه جا در مسیر خود از یک طرف برگ های طلا و قله های ثروت ایجاد می کند و از طرف دیگر ورطه ی بی انتهایی از بدبختی - جویباری پهناور از خون، عرق و رنج بشری- به وجود می آورد. این ها حقایق زندگی هستند که تأثیرات پرداخته ی آن ها حیاتی ترین ارگان های ملت را در چنگ خود می فشارد، در حالی که حتی کوچک ترین انعکاسی در آمار و ارقام مربوط به تجارب بین المللی نمی نمایند. در یک قرن و نیمی که از پیدایش صنایع جدید در انگلستان می گذرد، اقتصاد جهانی سرمایه داری در میان شکنجه و رنج انسان گسترش و توسعه یافته است. چنین نظامی یک رشته پس از رشته ی دیگری از تولید، بر یک کشور پس از کشور دیگر مسلط گشته است. با نیروی بخار و الکتریسته، با آتش و اسلحه به دور افتاده ترین نقاط دست یافته و تمام دیوارهای چین را ویران کرده است. در عصر بحران های جهان، با فاجعه های ادواری آن، صنایع جدید به هر جا که قدم گذاشته اند فقط منافع اقتصادی بخشی خاص از جمعیت جهان را تأمین نموده اند. کارگر ایتالیایی که در نتیجه ی همان سرمایه ی ملی از زادگاه خود رانده شده و به آرژانتین یا کانادا مهاجرت کرده در می یابد که مظهر جدیدی از قیدوبند سرمایه که مثلاً از آمریکا یا انگلستان وارد شده انتظار او را می کشد. و کارگر آلمانی که در زادگاه خود کار می کند و سعی دارد زندگی شرافتمندانه یی برای خود و خانواده اش ترتیب دهد، در می یابد که به طرق مختلف به شرایط تولید و تجارتي کل جهان وابسته است. به عبارت دیگر او

برای این که بتواند شغلی برای خود دست و پا کند و یا نتواند، دستمزدش را برای تأمین زندگی خانواده اش کافی باشد یا نه، و این که محکوم به بیکاری اجباری برای چند روز در هفته شود و یا ناگزیر از اضافه کاری شبانه روزی جهنمی شود و یا نه، همه و همه در ارتباط و تعادل دائم با یکدیگر بوده و به محصول پنبه ی آمریکا و یا به محصول گندم روسیه و یا به کشف جدید طلا یا الماس در معادن آفریقا، به مبارزات انقلابی در برزیل، به منازعات مالیاتی، به مانورهای دیپلماتیک و یا به بروز جنگ در پنج قاره ی جهان بستگی دارد. امروزه هیچ پدیده ی قابل توجهی که تا بدین حد در شکل گیری زندگی سیاسی و اجتماعی افراد تأثیر داشته باشد، به اندازه ی تضاد آشکار بین زمینه ی اقتصادی- که روز به روز قوی تر و به هم وابسته تر می گردد و تمام انسان ها و سرزمین ها را به صورت یک کلیت عظیم متحد می گرداند- با روبنای سیاسی و دولت های ملی که سعی می کنند بشریت را به بخش های متخاصم و بیگانه از هم از طریق روش ها و وسائل معنوی و از طریق مرزها و سدهای تعرفه یی و نظام گیری تقسیم نمایند. وجود ندارد.

البته برای بوخرها و سمبارت ها و نظایر این افراد چنین مسائلی وجود ندارند. برای آن ها تنها همان "جهان خرد هر چه کامل تر" وجود دارد. آن ها مطلقاً هیچ پدیده ی خاصی که در اساسی ترین خصوصیات با اقتصاد ملی تفاوت داشته باشد" نمی بینند آیا این عجیب نیست؟ در هر رشته ی دیگری از علوم غیر از اقتصاد، چنین کوردلی از طرف نمایندگان رسمی آن غیرقابل باور می نمود- البته کوردلی در مورد پدیده یی که کثرت مثال ها و تأثیرات گنج کننده و بی شمار آن برای هر ناظری قابل رویت است واقعاً باعث تعجب است. در هر حال هر گاه یک دانشمند مشهور علوم تجربی در چنین روزکاری

در انظار عمومی اظهار بکند که زمین به دور خورشید نمی‌گردد بلکه این خورشید و ستارگان هستند که به دور زمین- مرکز عالم- می‌گردند و در ضمن اصرار بورزد که هیچ پدیده‌ی که با اظهارات او "از نظر اساسی ترین خصوصیات" تضاد داشته باشد نمی‌شناسد، با تمسخر و استهزای هومروار سراسر جهان رو به رو خواهد گشت و در نهایت ممکن است به دلیل نگرانی اقوامش برای اطمینان از سلامت عقل مورد معاینه‌ی پزشکی قرار گیرد. در حالی که مطمئناً ابراز چنین اظهاراتی در ۴۰۰ سال پیش نه تنها تعجب آور نبود بلکه اگر کسی دیگری قصد تصحیح آن را در انظار عمومی می‌داشت، خطر مرگ را به جان خریده بود. در آن زمان نظریه‌ی غلط زمین به عنوان مرکز عالم (که نادرستی آن را هر کسی که به حرکت ستارگان نگاه می‌کرد در می‌یافت) منافع حیاتی کلیسای کاتولیک را تأمین می‌نمود هرگونه انتقادی نسبت به تقسیمات و سلسله مراتب جهان علوی، بی‌حرمتی به نیروی مطلقه‌ی کلیسا تلقی می‌شد و در نتیجه آن فرد مستوجب تنبیه بر روی زمین می‌گشت. در آن زمان علوم تجربی نقطه‌ی زخم پذیر نظام اجتماعی حاکم بود. به همین دلیل پنهان‌نگه داشتن قوانین طبیعت از ضروری ترین شیوه‌های اعمال زور به حساب می‌آمد. امروزه، تحت سلطه‌ی سرمایه نقطه‌ی زخم پذیر نظام اجتماعی حاکم دیگر در اعتقادات به وضعیت کره‌ی زمین در عالم نهفته نیست بلکه مسأله‌ی اساسی قبولاندن نقش دولت بورژوازی در جهان به توده‌های مردم است. و از آن جا که دم به دم بر میزان بیماری‌های ناگوار و شوم اجتماعی که از طریق موج‌های سهمگین اقتصاد جهانی عارض می‌گردد افزوده می‌شود. و از آن جا که طوفان‌های سهمگین اقتصاد جهانی "جهان خرد" دولت بورژوازی را هم چون قفس جوجه‌ی

بی مصرفی به گوشه‌ی افکنده از بین می‌برد، در نتیجه اقتصاددانان بورژوازی، این "محافظین سویسی" حاکمیت سرمایه هر چه بیشتر به درون حصارها و به آخرین سنگرهای خود یعنی "دولت ملی" پناه می‌برند تا بتوانند تا آخرین نفس از آن دفاع کنند. گویا اولین کلام و اساسی‌ترین وظیفه‌ی علم اقتصاد امروزی پنهان‌نگه داشتن همین قوانینی است که حاکی از تأمین منافع بورژوازی است.

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۶